

نویسنده : راجن مینن (Rajan Menon).
منبع و تاریخ نشر : تام دسپچ «2021-09-14».
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

درسهای واقعی از جنگ افغانستان

The True Lessons of the Afghan War

پیامدهای ناخواسته جنگ

Wars of unintended consequences.



سربازان ارتش ایالات متحده از فرقه «501/1» جز نام 25 پیاده ؛ از هلیکوپتر قوی روتور کارگو چینوک هنگام اجرای مأموریت در 15 اکتبر 2009 در ولایت پکتیکا افغانستان نظارت و محافظت می کنند. عکس: کریس هوندروس/گتی ایماژ • (

اختلاف نظرها در مورد چگونگی ارزیابی خروج آمریکا از افغانستان باعث شده است که کارشناسان را در این هفته های اخیر مشغول داشته ، هرچند که چیزهای زیادی برای گفتن وجود نداشت که قبلاً گفته نشده بود . اما برای برخی از آنها این موضوع بی اهمیت بود . با نظارت یا ترویج جنگ شکست خورده افغانستان ، آنها در حالی که "معیارهای" مختلف موفقیت را نشان می دادند ، در حفظ و شفافیت شهرت شرکت کردند .

جای تعجب نیست که کل این نمایش خسته کننده و غیرمولد بوده است. بهتر است زمان و انرژی را صرف تقطیر درس های بزرگتر جنگ افغانستان کنیم.
در اینجا چهار مورد با ارزش قابل توجه است.

درس اول: وقتی سیاست یاکه دیپلماسی می کنید، به عواقب احتمالی آن جدی فکر کنید

معماران سیاست آمریکا در قبال افغانستان از اواخر دهه 1970 مسئولیت بلایایی را که در آنجا رخ داده است برعهده دارند زیرا آنها نمی توانند، یا نمی خواهند، به فراتر از بینی خود نگاه کنند. در نتیجه، سیاست های آنها با عواقب شدیدی مواجه شد. برای درک چراها و چگونگی ها؛ ضرور است که به برخی از صحنه های تاریخی لازم توجه شود.

بیا بید مسله را در کشور دیگر و در زمان دیگری شروع کنیم و آن اینکه وقتی که در ماه دسامبر سال «1970» رهبران اتحاد جماهیر شوروی بنا به درخواست دولت حاکم در تحت رهبری حزب دموکراتیک افغانستان طرفدار اتحاد شوروی تصمیم به اعزام ارتش سرخ برای آرام کردن و سرکوب شورشیان از اینکه دولت حاکم در تحت تهدید قرارداد داشت گرفت و از سوی هم که این دولت برای مدرن سازی جامعه به فعالیت های سریع در اکثر موارد بویژه در باسواد سازی زنان و آموزش دختران دست بکار شد ما به نگرانی شورشیان را فراهم کرد که به سرعت این نیروهای عقب گرا با کمک مالی ایالات متحده و عربستان سعودی؛ مصر؛ پاکستان و حتی چین تسلیخ و تجهیز شدند و تعداد از این خرابکاران و اسلا مگرایان واپس گرا و متحجر بودند که به کارهای خرابکارانه ای شان پرداختند.

تصمیم برای مسلح ساختن آنها زمینه ساز بسیاری از اتفاقاتی بود که از آن زمان در افغانستان رخ داد، به ویژه به این دلیل که واشنگتن به پاکستان اجازه داد تصمیم بگیرد که کدام گروه های جهادی مسلح خواهند شد و این امر باعث شد که سازمان اطلاعاتی بین المللی سرویس های قدرتمند این کشور اقدام به تیراندازی کند؛ آی اس آی (ISI) از رادیکال ترین گروه های مجاهد حمایت می کرد و محاسبه می کرد که افغانستان تحت حکومت اسلامگرایان با پایان دادن به نفوذ هند در افغانستان "عمق استراتژیک" را برای پاکستان فراهم می کند.

هند در واقع روابط تنگاتنگی با حزب دموکراتیک خلق (PDPA) و همچنین با دولت قبلی محمد داوود داشت که در سال 1973 پادشاه ظاهر شاه، پسر عموی خود را سرنگون کرد. احزاب اسلامگرای پاکستان، به ویژه جماعت اسلامی، که به تبلیغ در ضدیت علیه دولت افغانستان به میلیونها پناهنده افغان که در آن زمان در پاکستان بودند، همراه با بنیادگرایان گروه اسلامگرای تبعیدی افغان، بخاطر جذب جنگجویان برای جنگ علیه سر بازان شوروی پرداخت که این خود ممد واقع شد.

از سال 1980 تا 1989، هنگامی که ارتش سرخ شکست خورد سرانجام از افغانستان خارج شد، نخبگان سیاست خارجی واشنگتن به صورت یکجانبه بر تسلیخ آن شورشیان

ضد شوروی و بر اخراج آنها تمرکز کردند یعنی که آنها را به آنجا اعزام کردند. یک دلیل منطقی برای این امر یک نظریه مضحک بود که نشان می داد حرکت شوروی به افغانستان گامی اولیه در جهت هدف نهایی مسکو بود: یعنی فتح خلیج فارس نفت خیز. به نظر می رسید که گردانندگان این خیال آخرالزمانی، به ویژه **زیگنیو برژینسکی**، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور جیمی کارتر، حتی زحمت کشیدن نقشه ای از زمین بین افغانستان و خلیج فارس را نداشته اند. این نشان می داد که در میان موانع منتظر نیروهای روسی، رشته کوههای زاگرس به طول 900 مایل و ارتفاع 14000 پا وجود داشت.

برژینسکی و دیگر همفکران درگیر جنون؛ ناشی از جنگ سرد مشتاق پیوستن و یا چسب زدن آن به شوروی بودند، به این سوال مهم فکر نکردند: که اگر شوروی بالاخره از افغانستان اخراج شود و مجاهدین کنترل افغانستان را در دست بگیرند، چه اتفاقی می افتد؟ این اشتباه در قضاوت و عدم آینده نگری تنها آغاز اشتباهاتی بود که ثابت شد. اگرچه دولت تحت نظر (PDPA) از عقب نشینی ارتش سرخ جلوگیری کرد، اما فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اواخر سال 1991 حکم اعدام متحدان افغان آن را به اثبات رساند. اما به جای تشکیل دولت وحدت ملی، مجاهدین فوراً به یکدیگر روی آوردند. در آنجا جنگ داخلی وحشیانه ای در گرفت و گروه های مجاهد پشتون را در برابر همتایان تاجیک و ازبک خود قرار داد و جایزه آن کابل بود یعنی که هدف همه تصرف عام تام پایتخت یا شهر کابل بود. درگیریها بخشهای وسیعی از محله های غربی و جنوبی آن شهر را نابود کرد و حدود 25000 غیرنظامی را کشت و 500000 نفر از آنها، نزدیک به یک سوم جمعیت، مجبور به فرار شدند. افغانها از هرج و مرج و خونریزی آنقدر خسته شده بودند که بسیاری از آنها وقتی طالبان، که خود شرکت کنندگان سابق جهاد ضد شوروی بودند، در سال 1994 ظهور کردند، در سال 1996 در کابل مستقر شدند و متعهد به برقراری مجدد نظم شدند، خیالشان راحت شد.

برخی از رهبران طالبان و متحدان طالبان که بعداً در فهرست افراد تحت تعقیب ایالات متحده قرار گرفتند، در واقع توسط CIA برای مبارزه با ارتش سرخ تحت حمایت مالی قرار گرفتند، از جمله **جلال الدین حقانی**، بنیانگذار شبکه حقانی در حال حاضر بدنام، و **گلبدین حکمتیار**، رهبر حزب اسلام اسلامی، بی رحم، که احتمالاً از جمله افراطی ترین گروه مجاهدین است، که اکنون در حال مذاکره با طالبان است، شاید برای یافتن جایگاهی در دولت جدید خود.

پیوندهای اسامه بن لادن با افغانستان را می توان در جنگ ضد شوروی نیز جستجو کرد. او به لطف نقش خود در آن جهاد تحت حمایت آمریکا به شهرت رسید و به همراه دیگر اعراب درگیر در آن، سازمان القاعده را در سال 1988 تأسیس کرد. بعداً، او به سودان مستقر شد، اما پس از درخواست مقامات آمریکایی برای اخراج وی، در 1996 حرکت کرد. بازگشت به افغانستان، یک پناهگاه طبیعی با شهرت او در آنجا.

اگرچه طالبان ، بر خلاف القاعده ، هرگز برنامه ای اسلام گرایانه فراملی نداشتند ، اما نمی توانستند حمایت او را نادیده بگیرند- و نه فقط به دلیل قتل وی. یکی از اصول اصلی پشتونوالی ، کُد اجتماعی پشتون که آنها با آن زندگی می کردند ، یعنی خصیصه مهمان نوازی پشتون وظیفه داشت به کسانی که به دنبال آن هستند پناه (نانوواتی) بدهند. ملا محمد عمر ، رهبر عالی طالبان ، با پیا مه های محترقه یا سوزناک بن لادن که کشتن آمریکایی ها ، از جمله غیرنظامیان را " وظیفه فردی هر مسلمان " می داند ، به طور فزاینده ای نگران شد و شخصاً از وی یعنی از بن لادن درخواست کرد که متوقف شود یا که اینجا بماند ، اما فایده ای نداشت. طالبان با او گیر کرده بودند .

اکنون ، چند دهه سریع جلو بروید . رهبران آمریکایی مطمئناً دولت اسلامی - ولایت خراسان-معروف به **IS-K** ، وا بسته به داعش اصلی- را که ایجاد نکرده اند پس چیست؟ که بمب گذاران انتحاری در 26 آگوست 170 نفر را در فرودگاه کابل کشته اند ، که از این تعداد 13 نفر آنها سر با زان آمریکایی بودند . با این حال ، **IS-K** و اعضای اصلی آن تا حدی از تکامل ایدئولوژیک افراط گرایان مختلف ، از جمله بسیاری از فرماندهان طالبان ، که با شوروی جنگیده بودند ، سرچشمه گرفت . بعداً ، با الهام گرفتن ، به ویژه پس از حمله 2003 ایالات متحده به عراق ، برای ادامه جهاد ، آنها مشتاق چیزی جسورانه و بلند پروازانه تر از نسخه طالبان بودند که در افغانستان محدود بود به سختی باید بصیرت را در دهه 1980 لازم دانست تا بدانیم که تأمین بودجه شورش های اسلامگرا ضد شوروی ممکن است پیامدهای درازمدتی خطرناک داشته باشد . از این گذشته ، مجاهدین به سختی در مورد نوع سیستم سیاسی و جامعه ای که برای کشور خود پیش بینی می کردند ، مخفی بودند .

درس دوم: مراقب غرور قریب به اتفاق تولید شده با در اختیار داشتن قدرت بی بدیل جهانی باشید

این ایده که ایالات متحده می تواند طالبان را سرنگون کرده و دولت و جامعه جدیدی در افغانستان ایجاد کند با توجه به تاریخ آن کشور عجیب بود. اما پس از شروع به هم خوردن اتحاد جماهیر شوروی و سرانجام فروپاشی و پیروزی در جنگ سرد ، واشنگتن خوش بین بود. پائین « پیروزی نامه » آن سالها را به "لحظه تک قطبی" و "پایان تاریخ" بیا د آورید. ما شماره یک بودیم ، به این معنی که امکانات ، از جمله بازسازی کل کشورها ، نامحدود بود .

پا سخ به حملات 11 سپتامبر در آن زمان فقط یک موضوع شوک و ترس نبود. تنها یک نفر در واشنگتن تأمل و فروتنی را در آن لحظه خواستار شد. در (14) سپتامبر 2001 ، در حالی که کنگره برای مجوز جنگ علیه القاعده و متحدان آن (طالبان) آماده می شد ، **باربارا رالی** نماینده (D-CA) یک سخنرانی پیشگیرانه ایراد کرد. او گفت: "من می دانم ،" این قطعنامه تصویب می شود ، اگرچه همه ما می دانیم که رئیس جمهور حتی بدون آن می تواند جنگی را آغاز کند. با این حال ... بیا بید لحظه ای عقب نشینی کنیم ... و به پیامدهای اقدامات امروز خود فکر کنیم ، به طوری که این از کنترل خارج

نمی شود.»

در گرمای آن لحظه، در کشوری که به یک قدرت نظامی غیرقابل مقایسه تبدیل شده بود، هیچ کس به فکر پاسخهای جا یگزین به حملات القاعده نبود. **لی** تنها خواهد بود و اجازه استفاده از نیروی نظامی را نخواهد داشت. پس از آن، او نامه های نفرت انگیز، حتی تهدید به مرگ را دریافت می کرد.

واشنگتن آنقدر مطمئن بود که پیشنهاد طالبان مبنی بر تسلیم بن لادن به کشور ثالث را در صورت توقف بمباران توسط آمریکا و ارائه مد رکی مبنی بر مسئولیت وی در حادثه 11 سپتامبر رد کرد. **دونالد رامسفلد**، وزیر امور دفاع نیز از تلاش رهبری طالبان برای مذاکره در مورد تسلیم و عفو خودداری کرد. دولت بوش با طالبان و القاعده یکسان رفتار کرد و مذاکره کننده سابق را از مذاکرات دسامبر 2001 **بن** که برای تشکیل دولت جدید افغانستان تشکیل داده بود، حذف کرد. همانطور که اتفاق افتاد، طالبان، هرگز این یادداشت را از سوی مقامات مختلف دریافت نکرده بودند که آن را مرده اعلام کردند، به زودی تجمع کرده و شورش خود را افزایش داد.

ایالات متحده سپس با دو انتخاب روبرو شد که هیچ کدام خوب نبود. مقامات ارشد آن می توانستند تصمیم بگیرند که دولتی که در کابل ایجاد کرده بودند زنده نماند و به سادگی نیروهای خود را عقب نشینی کنند. یا آنها می توانستند با ملت سازی کنار بیایند و به طور دوره ای نیروهای خود را به کشور "افزایش دهند" به این امید که سرانجام یک دولت و ارتش پایدار ظهور کند. آنها دومی را انتخاب کردند. هیچ رئیس جمهور یا فرمانده ارشد نظامی نمی خواست در "از دست دادن" افغانستان یا "جنگ با تروریسم" مقصر شناخته شود، بنابراین با توم یا عصاچوب از یک فرمانده به فرمانده دیگر و یک دولت به دولت دیگر منتقل شد و هر کدام مدعی پیشرفت چشمگیری بودند. نتیجه: یک بی اعتمادی 20 ساله و 2.3 تریلیون دلاری که در فرودگاه کابل به هرج و مرج پایان یافت.

درس سوم: تصور نکنید که مخالفانی که ارزش آنها با شما مطابقت ندارد به صورت محلی حمایت نمی شوند.

گزارش در مورد اعتقادات و رفتارهای بی رحمانه طالبان به تقویت این باور کمک کرد که چنین گروهی، که ظاهراً **مخلوق پاکستانی** است، می تواند از بین برود زیرا افغانها آن را ناسزا می گویند. علاوه بر این، آنچه که عمده است معاملات آمریکایی و رهبران ارشد نظامی با مردان و زنان تحصیل کرده و شهرنشین افغان بوده است و این باعث تقویت دیدگاه آنها شد که طالبان از مشروعیت برخوردار نیستند در حالی که دولت مورد حمایت آمریکا از اعتماد عمومی فزاینده برخوردار است. **اگر طالبان واقعاً بایک نیروی خارجی وابستگی ویا پیوند نمیداشت، آنها هرگز نمی توانستند در تقابل با دولت و ارتش تحت حمایت تنها ابرقدرت جهان، نزدیک به دو دهه به جنگ، جان باختن و عضوگیری جدید ادامه دهند.** طالبان مطمئناً از ترس الهام گرفته و اقدامات وحشیانه و وحشتناک متعددی را مرتکب شده اند، اما پشتونهای فقیر روستایی، یعنی پایگاه اجتماعی طالبان، آنها را بعنوان خارجی با باورها و آداب و رسوم عجیب و غریب تلقی نکرده اند بلکه آنها را به بخشی از بافت اجتماعی محلی در نظر گرفته اند.

ملا عمر، اولین رهبر عالی طالبان، در ولایت قندهار متولد شد و در ولایت ارزگون بزرگ شد. پدرش، **مولوی غلام نبی**، به دلیل حرفه ای آموزگاری در محل مورد احترام بود. ملا عمر رهبر قبیله هوتکی شد، بخشی از یکی از دو کنفد راسیون قبیله ای پشتون، **غیلزایی**، که پا به اصلی طالبان بوده است. وی در سال **1979** به جنگ علیه اشغال شوروی پیوست و پس از پایان آن به قندهار بازگشت و در آنجا مکتب یا مدرسه مذهبی را اداره می کرد. پس از به قدرت رسیدن طالبان در سال **1996**، هر چند که رهبر این گروه بود، او در قندهار ماند و به قدرت از پایتخت دیدن کرد.

دولت کابل و حامیان آمریکایی آن دولت ممکن است ناخواسته به هدف طالبان کمک کرده باشند. هر چه بیشتر افغان های عادی فساد شدیدی سیستم ایجاد شده توسط آمریکا و شرارت نیروهای شبه نظامی، شبه نظامیان و جنگ سالاران را که ارتش آمریکا به آنها متکی بود، تجربه کردند، شورشیان موفق تر بودند که خود را به عنوان ملی گرایان واقعی کشور در مقابل اشغالگران خارجی نشان دهند. و این بیهوده یا بیجا نیست از اینکه طالبان و همکاران آنها رئیس جمهورهای تحت حمایت ایالات متحده افغانستان را به شاه شجاع تشبیه میکردند، شاه شجاع پادشاه تبعیدی افغان که بریتانیای متجاوز او را بر تخت پادشاهی نشانده یا قرارداد، او با وجود آن همان شاه شجاع بود، که باعث قیام مسلحانه ای مردم خودش که این قیام تا از سال **1839** تا **1842** ادامه داشت و با شکست فاجعه بار نیروهای انگلیسی پایان یافت.

اما چه کسی به تاریخ نیاز داشت؟ اما مطمئناً نه بزرگترین قدرت تاریخ

درس چهارم: مراقب ژنرالها، پیمانکاران، مشاوران و مشاورانی باشید که به طور دائم گزارشهای شاد از مناطقی جنگی صادر می کنند!

مدیران جنگ ها و پروژه های اقتصادی علاقه زیادی به تبلیغ "موفقیت" خود دارند (حتی زمانی که آنها به خوبی می دانند که در واقع شکست خورده اند). ژنرال ها نگران شهرت حرفه ای خود هستند، و ملت سا زان از دست دادن قراردادهای پرسود دولتی شان. **فرماندهان** ارشد آمریکایی بارها به رئیس جمهور و کنگره اطمینان دادند که ارتش افغانستان در حال تبدیل شدن به یک نیروی جنگی کاملاً حرفه ای است، حتی زمانی که آنها بهتر می دانند. (اگر در این مورد شک دارید، فقط تحلیل تند سرهنگ بازنشسته **دانیل دیویس** را بخوانید، که دو دوره وظیفه خود را در افغانستان انجام داد.)

مقاله های روزنامه نگار **کریگ ویتلاک** در افغانستان - بر اساس اسناد متعدد شخصی و همچنین مصاحبه های گسترده با مقامات متعدد آمریکایی - حاوی نمونه های بی پایان از چنین گفتگوهای شاد است. **ژنرال جان آلن** پس از خدمت (19) ماهه در رهبری نیروهای ایالات متحده و متحدانش در افغانستان، اعلام کرد که ارتش افغانستان می تواند خود را حفظ کند و افزود: "پیروزی به نظر می رسد." **ژنرال جان کمپبل**، که در سه ماهه پایانی **2015** همین سمت را داشت، از این نیروها به عنوان "نیروی توانا" و "نیروی حرفه ای مدرن" قدردانی کرد. ژنرال های آمریکایی دائماً در مورد چرخش گوشه ها صحبت می کردند.

حجم زیادی از داده ها برای نشان دادن پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ناشی از

کمک های آمریکا ذکر شده است. اصلاً اهمیتی نداشت که گزارش های بازرس کل بازسازی افغانستان آمادگی و قابلیت های ارتش افغانستان را زیر سوال می برد ، در حالی که اطلاعاتی در مورد مدارس و بیمارستان ها تأمین می شود اما هرگز ساخته نمی شود، یا ساخته نشده است، یا هرگز مورد استفاده قرار نمی گیرد یا "ناامن" به معنای واقعی کلمه کشف می شود. یا در حال فروپاشی "، یا با هزینه های عملیاتی ناپایدار روبرو شده است. مبالغ سرسام آوری از کمک های آمریکا نیز به دلیل فساد سیستماتیک از دست رفته یا هدر شده است. و منابع یا مواد سوخت ایالات متحده به طور معمول در "مقیاس وسیع" سرقت می شد و در بازار سیاه فروخته می شد.

فرماندها ن افغان حقوق و دستمزد خود را بامعاش تعیین شده به هزاران "سرباز شبح" یا سربازان خیالی پر کرده و پول نقد را به جیب می زنند ، و اما که اغلباً حقوق سربازان واقعی پرداخت نشده یا نمیشد. کمک های اقتصادی که فرمانده آمریکایی ژنرال **دیوید پترانوس** می خواست افزایش پیدا کرد زیرا او برای پیروزی ضروری می دانست که باعث گرفتن رشوه توسط مقامات مدیریت خدمات اولیه شد. این به نوبه خود تنها بر بی اعتمادی شهروندان عادی به دولت مورد حمایت ایالات متحده افزود. آیا سیاست گذاران از جنگ افغانستان درس گرفته اند؟ **پرزیدنت بایدن** به پایان "جنگ های ابدی" و ایجاد ملت در این کشور (هرچند به استراتژی ضد تروریستی آن که توسط حملات هواپیماهای بدون سرنشین و حملات کماندو هدایت می شود) پایان داد. با این حال ، تغییر واقعی رخ نخواهد داد مگر اینکه تأسیسات وسیع امنیت ملی و مجتمع نظامی-صنعتی تغذیه شده توسط تعهد پس از 11 سپتامبر در جنگ با تروریسم ، تغییر رژیم و ملت سازی به نتیجه مشا بهی برسد. و فقط یک خوش بین وحشی می تواند این احتمال را باور کند .

بنا براین ، در اینجا ساده ترین درس از همه وجود دارد: مهم نیست کشور شما چقدر قدرتمند باشد ، خواسته های شما لزوماً خواسته های جهان نیستند و احتمالاً شما خیلی کمتر از آنچه فکر می کنید می فهمید.

چند سطر در مورد نویسنده این مقاله :

راجان منون آن و برنارد اسپیتزر روابط بین الملل در مدرسه پاول ، کالج شهر نیویورک/ پوهنتون شهر نیویورک است. او یک پژوهشگر ارشد در موسسه مطالعات جنگ و صلح Saltzman در پوهنتون کلمبیا است. او اخیراً نویسنده کتاب " دخالت مداخله بشر دوستانه (Oxford) " است.

----- **با تقدیم سلامها «2021-09-18»**